فهرست

[اصول/ حجیت قول خبره 2](#_Toc147668061)

[پیشگفتار 2](#_Toc147668062)

[مقدمه 2](#_Toc147668063)

[مقدمه اول: کاربرد حجیت قول خبره 2](#_Toc147668064)

[کاربرد حجیت قول خبره در فقه 3](#_Toc147668065)

[کاربرد حجیت قول خبره در اصول 4](#_Toc147668066)

[مقدمه دوم 5](#_Toc147668067)

[ملاک حسی بودن خبر 8](#_Toc147668068)

[نکته قابل توجه 8](#_Toc147668069)

## اصول/ حجیت قول خبره

## پیشگفتار

مبحثی که آغاز می‌کنیم عبارت است از حجیت قول کارشناس یا خِبره، این مبحث در علم اصول مستقل مطرح نشده است بلکه ضمن قول لغوی در علم به طور نسبتاً مبسوط بحث شده است و گاهی در بحث‌های دیگر اصول هم مطرح شده است و به شکل مستقل قول خبره در اصول مطرح نشده است.

الان هم مباحث قول خبره را بخواهید دنبال بکنید عمدتاً در اصول حجیت قول لغوی را باید مراجعه بکنید، از رسائل و کفایه و تا کتب متأخر، مرحوم نائینی و دیگران، مباحث مربوط به نظر خبره و قول خبره را باید ضمن مباحث قول لغوی پیدا کنید تقریباً همه بحث‌ها آنجا آمده است چون صحبت از حجیت قول لغوی می‌شود یکی از دلایل این است که اینها خبره هستند البته منحصر به این نیست آن وقت به این مناسبت بحث خبره هم مورد توجه قرار گرفته است به شکل ضمن بحث، نه مستقل.

این در اصول هست، در رجال هم وقتی گاهی در ضمن اصول بحث رجالی ضمنی بحث می‌کنند آن را ربط می‌دهند به خبرویت قول رجالی در بعضی از قواعد رجالی و کتب مستقله که راجع به رجال نوشته شده است آنجا هم ضمن بحث از قول، اعتبار و حجیت قول رجالیون، مبحث اهل خبره و کارشناس را مطرح می‌کنند.

در فقه البته موارد زیادی بحث خبره مطرح شده است که شاید مهم‌ترین آن مباحثی باشد که در باب مقوم و تعیین قیمت مطرح شده است. گفته شده برای تعیین قیمت اشیاء در آنجایی که ما به آن نیاز داریم در احکام فقهی به مقوم مراجعه می‌شود و مقوم به عنوان کارشناس در بعضی از احتمالات به شمار آمده است و آنجا گفته می‌شود که می‌شود اعتماد کرد و حجت دانست قول مقوم را یا نمی‌شود که در مکاسب هم آمده بود.

یک مقداری هم در اجتهاد و تقلید مطرح می‌شود که از باب اینکه کارشناس و خبره است و سیره به آن تعلق گرفته است مطرح می‌شود.

این بحثی است که ما مقداری مستقل کردیم به دلیل اهمیتی که دارد و دنبال می‌کنیم. بعد از مباحث سیره قول خبره را و کارشناس مطرح می‌کنیم.

# مقدمه

چند مقدمه در آغاز مطرح خواهیم کرد.

## مقدمه اول: کاربرد حجیت قول خبره

به نحوی تکمیل همین نکته است و ادامه آن هست که این حجیت قول خبره آیا اصولی است یا فقهی؟ مبحث اصولی است یا فقهی؟

### کاربرد حجیت قول خبره در فقه

بدون تردید این بحث رگه فقهی بسیار قوی دارد، بعد فقهی گسترده دارد، یعنی جای جای فقه مواجه می‌شویم با این مسئله که در تشخیص موضوعات سخن کارشناس معتبر است یا خیر؟ باید به کارشناس مراجعه کرد یا خیر؟

انواع موضوعات در فقه وجود دارد که احکام روی موضوعات آمده است. موضوعات علی اقسامی است؛ بعضی موضوعات هست که موضوعات مستنبطه و موضوعات شرعی خاص است که آن را باید از شرع گرفت، حقیقت شرعیه دارد، تعریف شرعی دارد و موضوع را هم باید از شرع گرفت.

بعضی موضوعات عرفی است و تشخیص آن واضح است و در دسترس همه است.

ولی موضوعاتی هستند که علی‌رغم اینکه عرفی است درعین‌حال نیاز به دقت و کارشناسی دارد، از قبیل اینکه می‌خواهد قیمت چیزی را تعیین کند، عرفی فنی است در شناخت آن یک امر فنی دخالت دارد که بعد بحث می‌کنیم که خفی بودن شرط است یا نیست؟

بنابراین چون موضوعات متنوع است و حداقل این است که پاره‌ای از موضوعات که احکام بر آن‌ها مترتب شده است، امور واضح عند الکل که با یک حس مشترک عادی بتوان آن را تشخیص داد نیست، بلکه باید اعمال نظر و قوی الفکر در آن انجام داد که اینجا پای کارشناسی و تشخیص موضوعات به شکل کارشناسی به میان می‌آید.

چه موضوعاتی که در روایات و آیات شرعی و ادله شرعیه عنوان شده است و چه بر عکس که در عمود زمان و گذر زمان پدیدار شده است وقتی بخواهیم حکم آن را بشناسیم باید بفهمیم یعنی چه؟ بگوییم پول، بانک، ارز دیجیتال، همه این‌ها موضوعات جدیدی است که باید احکام مرتبط با آن‌ها را تشخیص بدهیم، باید بفهمیم این چیست تا حکم آن را بدانیم چیست؟

موضوع ساده‌ای نیست، یک پیچیدگی در آن هست که نیاز به اعمال فکر و نظر و مداقه و علمیت دارد. یعنی همان که عرفاً هم یک حکمی از احکام را بر آن مترتب کنیم یک چیز واضحی نیست نیاز به دقت دارد، گرچه موضوعاتی که در شرع آمده است موضوعات عرفیه است، منتهی در تطبیق بر مصادیق خفایی پیدا می‌شود که نیاز به مداقه‌های کارشناسانه است.

این یک جای کاربرد قول خبره است و در فقه دائره بسیار وسیعی دارد. پس در فقه در ابواب مختلف و موضوعات مختلف ما نیازمند موضوع‌شناسی هستیم و مواردی از موضوع‌شناسی وضوح عادی عرفی ندارد، دقت‌های فنی می‌خواهد، چه موضوعاتی که در متن خطابات آمده است و چه موضوعات مستحدثه‌ای که می‌خواهیم برگردانیم ببینیم با خطابات و موضوعات مطرح در خطابات چه نسبتی دارد؟

این بحث البته فقهی است یعنی در موضوع‌شناسی فقه است منتهی اینکه نظر کارشناس معتبر است یا نیست؟ قاعده‌ای است که باید بررسی بشود و اهمیت دارد.

این کاربردهای مستقیم فقهی حجیت یا عدم حجیت قول خبره است. و اینکه باید مراجعه کرد، الزامی هست یا الزامی نیست، چگونه می‌شود تخریج فنی آن را درست کرد این‌ها مباحثی است که باید انجام بشود و در فقه دایره وسیعی دارد. این کاربرد اول حجیت وعدم حجیت قول خبره است که در مسائل و فروع کثیره فقهی است، چه فروعی که بر می‌گردد به تحلیل خود خطاب، چه آنجا که مسائل مستحدثه را می‌خواهد برگرداند به احکام شرعی. حرف و حدیث هم اینجا الی ماشاءالله وجود دارد و ما از یک زاویه‌ای می‌خواهیم اینجا بحثی را انجام بدهیم و الا بحث‌های بسیار متعدد و پیچیده در بحث موضوع‌شناسی در فقه هست.

### کاربرد حجیت قول خبره در اصول

کاربرد دوم حجیت قول خبره در خود اصول است یعنی قواعدی در اصول داریم که در آن قواعد به قول خبره و حجیت یا عدم حجیت قول خبره ارجاع شده است، بنابراین همیشه این نیست که کاربرد فقهی مستقیم داشته باشد گاهی کاربرد در اصول دارد که غیرمستقیم روی فقه اثر می‌گذارد.

در اصول در باب حجج در جاهای مختلف بحث خبره به میان می‌آید یکی قول لغوی است، آیا قول لغوی حجت است یا نیست؟ ممکن است بعضی از استدلالات بر می‌گردد که لغوی خبره در فن است و قول خبیر در فن حجت است.

یک قاعده اصولی متکی بر این قاعده می‌شود، این قاعده پایه‌ای‌تر و بنیادی‌تر می‌شود و قواعد دیگر اصولی از آن استنباط می‌شود. آن وقت این دیگر یک پیچیدگی اینجا وجود دارد که نمی‌خواهیم وارد آن بشویم. آن قواعدی که پایه است برای قواعد دیگر اصول، بنا بر یک نظر می‌تواند خود اینها قاعده اصولی باشد بنا بر یک نظر این‌ها جزء مبادی است.

آن که اصول را بگوییم قواعد ممهد للاستنباط حکم شرعی، یعنی قاعده‌ای که با تمامیت آن حکم حاصل می‌شود که آقای خویی این‌جور احتمالی داده‌اند، یا اینکه این را شرط ندانیم، اینها وجوهی است که آنجا باید مطرح کرد. دو سه نکته در کار است که بر اساس آن‌ها می‌شود داوری کرد که چنین قاعده‌ای که اُم و اساس چند قاعده دیگر است جزء مبادی اصول به شمار می‌آید یا اینکه این هم اصولی است و نیاز نیست قاعده اصولی آن نکته‌ای که در تعریف اصول آمده است داشته باشد و آن تعریف را جور دیگر بگوییم و تغییر بدهیم.

با قطع نظر از این اصطلاحات و جزء مبادی یا جزء قواعد است، بحث، بحث مهمی است که قول کارشناس حجت است، بنابراین نکته اول این است که حجیت قول کارشناس یک کاربرد مستقیم وسیع در فقه دارد با توجه به طیف موضوعاتی که در احکام باید شناسایی بشود و شناخته بشود تا احکام آن مشخص بشود.

و کاربرد دیگری دارد که در خود اصول است، یعنی یک سلسله قواعد اصولی که در علم اصول مطرح می‌شود مبتنی است بر تعیین تکلیف در حجیت یا عدم حجیت قول خبره است از جمله قول لغوی، از جمله قول رجالی، از جمله قول مجتهد که فقهی، اصولی است و امثال این. این مطلب اول که اهمیت و دایره بحث را نشان می‌دهد

حجیت قول خبره در هردو [اصول و فقه] کاربرد دارد ولی اینجا از منظر اصولی بحث می‌کنیم که این قول حجیت دارد یا ندارد؟ در واقع می‌خواستیم بگوییم که در کاربردها حالت دورگه‌ای دارد و در اینجا از حیث اصولی بحث می‌کنیم، شاید جاهای مختلف دیدید که این رگه‌ها را مهم می‌شماریم، به‌عنوان‌مثال و تشبیه در وجوب مقدمه یک نظر این است که این جزء مباحث الفاظ است، یک نظر این است که جزء مباحث غیرمستقلات عقلیه است، در آنجا گفتیم که هر دو هست نه آن تقسیم کلاسیک اصولی که بحث‌های مقدمه و ضد را در الفاظ و ظهورات می‌آورند و نه آن تقسیم که متأخراً مرحوم اصفهانی انجام داد و اینها را برد در بحث‌های عقلی، ما میگوییم هم لفظی است و هم عقلی است چون دو حیث در آن هست.

در اصول هم مواردی هست که مبحثی می‌تواند هم قاعده فقهی باشد و هم قاعده اصولی باشد ما اینجا از منظر یک بحث اصولی به آن نگاه می‌کنیم، حال اینکه اصولی است یا از مبادی اصولی است، بحث ثانوی است.

ما می‌خواهیم بگوییم وقتی حجیت قول خبره را بحث می‌کنیم در مباحثی از قبیل رجالی و لغوی و امثال اینها، این منظر بحث ما در این جاست که در اصول می‌آید و اگر این نبود اصلاً متعرض نمی‌شدیم.

## مقدمه دوم

این است که اقوال و آرایی که از دیگران صادر می‌شود و ما مخاطب آن قرار می‌گیریم و به ما واصل می‌شود، به دو قسم تقسیم کرده‌اند

گفته‌اند گاهی این قول و خبر که از شخص صادر می‌شود مربوط به امور حسیّه است و به روش حسی اصطیاد شده است و منتقل می‌شود و گاهی هم هست که این خبر و رأی و نظری که می‌رسد محکی آن امر غیر حسی یا فراتر از حس است. این تقسیم خیلی جاافتاده‌ای است که در اصول بارها ملاحظه کردید.

کسی که می‌گوید زید قائمٌ یا قیمت این جنس این است یا اینکه زراره ثقه است و امثال این خبرها، این خبرها علی قسمین است. یک قسم این است که خبری که منتقل شده است عن حسٍ است با حس خبر می‌دهد، یا ما یقرب الی الحس که بعدها به آن اشاره خواهیم کرد

نوع دیگر این است که خبری که می‌دهد امر محسوسی نیست با روش محسوسی آن امر را اصطیاد نکرده است وقتی می‌گوید فرمول تشکیل آب این است این دیگر خبر عن حسٍ به معنای عرفی نیست بلکه در آنجا اعمال رأی و نظر در شکل‌گیری این گزاره در ذهن مخبر نقش داشته است

بنابراین این گزاره‌ای که در ذهن مخبر هست و با قول به ما منتقل می‌شود، -این گزاره، چون بحث در گزاره است- آن گزاره گاهی فراهم آمده از یک احساس متعارف است، حس کرده است، می‌گوید این آب گرم است، حس کرده است، گزاره‌ای در ذهن او نقش بسته است و در زبان هم به شکل یک خبر ارائه می‌دهد. می‌گوید آب این لیوان گرم است.

قسم دوم این است که می‌گوید فرمول این آب چنین است، یا ما یقرب الی الحس نیست، گرچه در این قسم حدسیات و نظریات، حس هم ممکن است در مبادی آن دخالت داشته باشد ولی به صرف حس نمی‌توان گزارشی داد، حتماً فن و دانشی لازم دارد پیچیدگی در قصه وجود دارد که کسی محیط بر آن جهات فنی باشد و بتوان آن پیچیدگی‌ها را رفع کند و نظر بدهد.

در مقام اصطلاح می‌توانیم همه اینها را از یک منظر عمومی به همه اینها بگوییم خبر است، چه وقتی می‌گوید فرمول آب این است، یا آهن در حرارت انقباض یا انبساط دارد، همه اینها را می‌توان گفت خبر است، چه خبر از باران بدهد و چه خبر از یک قانون علمی بدهد، این یک اصطلاح است که خبر بالمعنی العام. یا حتی نظر بالمعنی العام هم می‌شود گفت.

اما در مقام مقایسه و تفکیک یک اصطلاح خاص شکل گرفته است. گفته شده است خبر و نظر، یا حدس، به آن قسم اول خبر می‌گویند یعنی گزاره‌هایی که حکایت‌گر یک محکی نسبتاً واضحی است که به شکل حس دیده شده است و هر احساسی به آن تعلق گرفته شده است و در ذهن نقش بسته و منتقل شده است به این خبر بالمعنی الخاص می‌گویند، خبر واحد هم که گفته می‌شود به این معناست.

دومی هم به لحاظ منطقی جمله خبریه است خبری را می‌دهد، وقتی دانشمند یا کارشناس موضوعی را منتقل می‌کند آن هم یک جمله خبریه است که اعلام می‌کند ولی آن را خبر به معنای خاص نمی‌گویند، آن را حدس یا نظر یا رأی می‌گویند

از این جهت است که در اصول و بزرگان دو قسم کرده‌اند، گزاره‌ها و اخبارات به معنای عام را، می‌گویند بعضی از این اخبارات مستند به حس است اسم آن خبر می‌شود و بعضی از اینها مستند به رأی و نظر است و در شکل‌گیری آن گزاره رأی و نظر و فکر و دقت دخالت داشته است، اینها را حدس، نظر و رأی می‌گویند، مقابل خبر به معنای خاص.

تا اینجا می‌توان گفت همه این اقوالی که به ما منتقل می‌شود این قول یک گزاره خبری است جمله خبریه است که یک مطلبی را منتقل می‌کند، حکایت از یک واقعیت می‌کند.

اما این امر محکی و نوع حکایت آن اگر حسی باشد، خبر به معنای خاص می‌شود و اگر نیازمند تفکر و نظر و دقت باشد، حدس، نظر می‌شود در مقابل خبر به معنای خاص. این تعریف جاافتاده‌ای است که مطرح هست.

ما از یک منظر دیگر بحثی را اینجا مطرح کنیم و آن این است که تا اینجا تقسیم را روی خبر و قول و گزاره‌ای که شکل گرفته است و منتقل می‌شود آوردیم، گفتیم این گزاره یا این‌طور است یا آن‌طور است، تقسیم به خبر و حدس شد، امور خبریه و امور حدسیه.

اما از یک منظر دیگر از این گزاره دست بردارید و سراغ نفس الامر و واقعی که محکی است بروید آن واقع محکی که در جمله خبریه می‌خواهد حکایت بشود این را می‌شود به دو قسم تقسیم کرد، برای اینکه آن چیزهایی که می‌خواهد نقل بشود یا امور غیر محسوسه به حواس ظاهری است یعنی امور باطنی و معنوی و امثال اینها است امور مجرد و غیر محسوس است یا امور محسوس است.

یک وقتی هست واقعیتی از امور مجرده است مربوط به عوالم غیبی است و اصلاً امر محسوس به حس ظاهری نیست بلکه آن محسوس به حواس باطنی است و ذات آن ذات مجرد است و غیر مادی است. این یک قسم از واقعیات عالم است.

قسم دوم واقعیات عالم مادی است که علی الاصول می‌تواند محسوس به حواس ظاهری بشود یعنی آن تعریف امر حسی و جسمی دارد.

این دو قسم که واضح است این تقسیم موجود به مجرد و مادی است که در فلسفه ملاحظه کردید.

این امور مادی که قسم دوم است امور محسوسه است به دو قسم تقسیم می‌شود بعضی از اقسام با حس عادی و متعارف می‌شود آن را احساس کرد و منتقل کرد و بعضی از آن‌ها را با حس عادی و متعارف نمی‌شود منتقل کرد. همه این قسم مادی محسوس است ولی اگر حس عادی و متعارف را ملاک قرار بدهیم همین حس دوم محسوسات تقسیم می‌شود به محسوسات عادی و متعارف ظاهری و ساده و محسوساتی که علی الاصول محسوس است ولی با پیچیدگی‌هایی می‌شود آن را حس کرد یا با علائمی می‌شود فهمید، همین مثالی که زدیم آب چه فرمولی دارد، از چه موادی تشکیل شده است، آن مواد همه امور محسوسه است در آن تقسیم اول جزء مادیات است، قسم دوم است ولی در تقسیم دوم این فرق دارد با آنجایی که می‌گوییم این آب گرم است یا سرد است، وقتی که دانشمند فیزیک می‌گوید فرمول این آب این است یا موادش این‌طور است آن دیگر چیزی است که به حس عادی ظاهری کاملاً در دسترس همه محسوس نمی‌شود بلکه نیاز به یک ورزیدگی و فن و مهارت دارد و البته این فن و مهارت هم درجات دارد، مقول به تشکیک است.

یک اموری است که مهارت عرفی آن‌جوری می‌خواهد مثل تقویم که قیمت این چقدر است؟ یک اموری هم هست که نیاز به علوم پیچیده دارد تا بگوید قصه این‌طور است.

بنابراین در قسم دوم دو نوع داریم در قسم اول تقسیم نخست باز دو قسم داریم، یعنی امور مجرده، امور غیر محسوسه هم همین‌طور است، گاهی امور غیر محسوسه است ولی علائم و بروزات آن خیلی عادی و ظاهر است، اینکه این شخص عصبانی است یا عصبانی نیست؟ عصبانیت یک وصف درونی غیر محسوس است ولی علائم خیلی واضحی دارد، خیلی ساده می‌شود گفت این آقا عصبانی هست یا نیست؟

اما امور غیر محسوسه‌ای وجود دارد که علائم حسی واضحی آن را حکایت نمی‌کند، ملائکه، وجود ملائکه، جن، چیزهایی از این قبیل، اینها غیر محسوس است ولی این‌جور نیست که علائم واضحه‌ای داشته باشد که بگوییم مثل دیدن اشیاء می‌شود آن‌ها را دید.

در تقسیم دوم ملاحظه کردید که امور را به مجرد و مادی غیر محسوس و محسوس تقسیم می‌کنیم ولی در هر دو یک تقسیم ثانوی وجود داشت، امور محسوسه، بعضی به امور ظاهر عادی محسوس بود بعضی علی الاصول محسوس است ولی شناخت و پی بردن به آن‌ها نیاز به علم و دقت و فن دارد.

در امور غیر محسوسه هم همین‌طور است؛ بعضی با علائم جوری می‌شود آن‌ها را شناخت، در حدی که عرف می‌گوید این محسوس است، ولی بعضی را با علائم ظاهری نمی‌شود گفت آن محسوس است.

با این بحث ثانوی می‌خواهیم برگردیم به آن تقسیم را خوب تقویت کنیم و تدقیق کنیم. در آنجا گفتیم خبر و حدس وجود دارد

خبر حکایت از امور محسوسه می‌کند، حدس حکایت از امور غیر محسوسه می‌کند با این تقسیم که اینجا کردیم می‌خواهیم این دقت را اعمال بکنیم که مقصود ما در آنجا که می‌گوییم خبر و حدس در مقابل هم هستند این است که خبر در جایی است که امری با یک روش حسی عادی و متعارف حکایت می‌شود، می‌خواهد خود آن واقعیت امر محسوس مادی باشد یا واقعیت غیر محسوس مادی باشد.

چه غیر محسوس مثل مجردات باشد، یا احوال روحی باشد یا مثل قیمت باشد که امور اعتباری راست که با حواس ظاهری نمی‌شود قیمت را دید.

پس در تقسیم اول ملاک تقسیم محسوس بودن و غیر محسوس بودن محکی نیست، ممکن است محکی خبر محسوس باشد و ممکن است غیر محسوس. در محکی گزاره حدسی هم ممکن است محکمی امر محسوس باشد ممکن است غیر محسوس باشد، این ملاک نیست.

### ملاک حسی بودن خبر

ملاک این است که آن محکی را با روش عادی متعارف حسی نقل بکنیم یا با روشی که در آن اعمال فکر و دقت شده است؟

بنابراین در آن تقسیمی که می‌گوییم خبر و حدس جدا هستند و این مطلب در کلمات اصولیین خیلی جا افتاده است در کفایه ملاحظه کردید و در رسائل هست و بعد متأخرین به این توجه داشته‌اند، گرچه در ترتیب احکام بر اینها اختلافات زیادی است ولی تقسیم، یک تقسیم خوبی است منتهی می‌خواهیم بگوییم در این تقسیم اصولی کار نداریم به تقسیم موجودات به موجودات غیر مادی و مادی و امثال اینها بلکه کار به این داریم که آن محکی به شکلی باشد که عرف می‌گوید با روش حسی عادی منتقل می‌شود یا اینکه با روش حسی عادی نیست بلکه با اعمال یک دقت و تأمل و فکر و نظر این قضیه شکل می‌گیرد و منتقل می‌شود این با هم فرق می‌کند لذا اگر کسی بگوید باران می‌آید این خبر است، عن حسٍ است، اگر بگوید آب با این مواد و فرمول شکل می‌گیرد، این حسی نیست این حدس و نظر است که تخصصی است یا بگوید قیمت این شئ در بعضی جاها (آنجا که کشف قیمت فرمولی دارد)، یک وقتی کشف قیمت عادی است می‌پرسد می‌گوید قیمت این است یک وقتی یک پیچیدگی در قیمت پیدا شده است که باید قواعدی را برای آن حاکم و اعمال بکند و نظر بدهد.

یا اینکه تصادف شده است این که این مقصر هست یا نیست؟ یک پیچیدگی‌هایی در کار پیدا شده است که حس عادی آن را کشف نمی‌کند.

بنابراین تقسیم در اینجا ناظر به محسوس و غیر محسوس بودن، مجرد و مادی بودن نیست، بلکه ناظر به این است که چیزی به‌سادگی، محسوس باشد و با حس متعارفی کشف بشود و نقل بشود یا اینکه با حس عادی متعارف نه، بلکه باید با نظر و دقت همراه بشود.

از اینجا معلوم شد که جدای این دو یک مرز مایز قطعی واضحی ندارد، یک جایی دو طرف طیف، خبر و حدس کاملاً از هم جداست، یک جاهایی هم مرزشان خیلی به هم نزدیک می‌شود برای اینکه ملاک این بود که یک حس عرفی متعارف این امر را اصطیاد کند و منتقل بکند این خبر می‌شود

یا اینکه نیاز به اعمال فکر و نظر دارد، یک جاهایی مرز اینها به هم نزدیک می‌شود ولی بالاخره یک تقسیمی است مثل انواع تقسیماتی که یک جاهایی مرز در جاهای مرزی شبهه پیدا می‌شود ولی قابل تفکیک هست.

## نکته قابل توجه

نکته‌ای که اینجا باید به آن توجه کرد؛ دلیل اینکه این مرزهای مشتبه پیدا می‌شود این است که دو طرف این معیار مقول به تشکیک است در همین بخش حدسی و قسم دوم که امور نظری و حدسی است طیف وجود دارد. از نظری و حدسی‌های درجه پایین که نوعی مهارت می‌خواهد که آدم بفهمد تا به حدسی‌هایی که علوم پیچیده‌ای می‌خواهد، نیاز است ده بیست سال فیزیک را بخواند تا بتواند یک مطلب دقیق فیزیکی را کشف بکند و نقل بکند. این طیف دارد. بعضی جاها یک امور فنی است، علم نیست، ولی یک فن است آن هم درجات دارد، یک اموری علم است و تخصص است آن هم درجات دارد.

همه اینها را در این اصطلاح دوم می‌آوریم یعنی امور حدسی و نظری.

این هم مقدمه دوم که بحثی نیست که اختصاص به این جا باشد، نفع آن در همه اصول و جاهای مختلف شمول دارد و می‌شود از آن استفاده کرد.

و صلی الله علی محمد و آل محمد